

علم علمدار هرگز بر زمین نخواهد ماند



ایرانمان هر سویش خیمه عزایی بریاست، شرق و غرب ندارد شمال و جنوب شهر نمی‌شناسد، همه سیاه پوش عزیز فاطمه هستند، پیر و جوان بر سینه می‌زنند، چرا که نخواهند گذاشت علم علمدار بر زمین بماند.

خبرگزاری فارس: ایرانمان هر سویش خیمه عزایی بریاست، شرق و غرب ندارد شمال و جنوب شهر نمی‌شناسد، همه سیاه پوش عزیز فاطمه هستند، پیر و جوان بر سینه می‌زنند، چرا که نخواهند گذاشت علم علمدار بر زمین بماند.

به گزارش خبرنگار فارس، نهم محرم، تاسوعاست، تاسوعا از ریشه «تسع» به معنای نه است؛ هیاهو به اوج رسیده، فرزند در پی پدر و مادر، عمو برای آب راهی شده و جیغ و داد زنان صحرا را پر کرده، اما چه کسی به داد اینان می‌رسد؟

چند روز قبل از تاسوعا، عمر بن سعد فرمانده لشکر دشمن، نامه‌ای در ارتباط با عدم جنگ و صلح با امام حسین به عبید الله بن زیاد، فرماندار کوفه نوشته بود؛ اما شمر بن ذی الجوشن که در آن زمان در کوفه بود این زیاد را از این کار باز داشت.

عبید الله نیز حرف او را پذیرفت، این زیاد نامه‌ای به ابن سعد نوشت و دستور داد که اگر حسین بن علی تسلیم نشد، حمله کن و او و یارانش را بکش، به شمر هم گفت: اگر ابن سعد از این دستور سر باز زد، گردن او را بزن و خود فرمانده لشکر باش. شمر نامه را پیش از ظهر روز نهم محرم (تاسوعا) به کربلا رساند. ابن سعد که نسبت به صلح با امام حسین خوشبین بود، به یک باره در برابر نامه عبیدالله قرار گرفت و راه گریزی برای خود نیافت.

از سویی او می‌دانست که امام، تسلیم نمی‌شود و از طرفی دیگر طرح صلح او با شکست مواجه شده بود. عمر بن سعد دو گزینه در جلوی خود داشت: نبرد با امام حسین علیه السلام و یا رها کردن فرماندهی که محروم شدن از رسیدن به حکومت ری و گرگان را به همراه داشت.

این حرف‌ها از زبان فردی بر منبر نظرم را جلب کرد، حقیقتاً چه مصیبتی! باید دقیق‌تر گوش می‌کردم، تصور حتی یک صحنه از کربلا دشوار است، چرا که به حق کربلا سرزمین پر بلاست.

تاسوعا بود و انتظار شنیدم توسط به امام عصر را داشتم، از القاب معروف قمرینی هاشم می‌شنیدم، سقا، صاحب لواء الحسین، علمدار، عبد صالح، باب الحوائج، به حدی زیاد بود که ناخودآگاه تتم لرزید.

شوری در خیمه عزایی محله برای این سخنان برپا بود، در حادثه کربلا عباس، سمت پرچمداری سپاه حسین علیه السلام و سقایی خیمه‌های اطفال و اهل بیت امام را داشت و در رکاب برادر، غیر از تهیه آب، نگهبانی خیمه‌ها و امور مربوط به آسایش و امنیت خاندان امام علیه السلام نیز بر عهده او بود و تا زنده بود، دودمان امامت، آسایش و امنیت داشتند.

روز تاسوعا که امام او را برای مهلت گرفتن نزد سپاه کوفه فرستاد، تعبیر والای «بنفسي انت يا اخی» جانم فدایت ای برادر، را به کار برد.

در این دوران به درستی کدام برادر بر برادر دیگر اینگونه خطاب می‌کند، چه عزیز صدا کرد حسین علیه السلام، عباس را.

وقتی علمدار کربلا از امام حسین علیه السلام اذن میدان طلبید، حضرت از او خواست که برای کودکان تشنه و خیمه‌های بی آب، آب تهیه کند.

در عزای حسین نیز کمتر مادری برای کودکش آب آورده بود تا حداقل یه روز و چند ساعت سختی و صعب بودن این واقعه لمس شود، کودکان امروز در هیات چه آرام در بر مادر آرمیده‌اند، امروز نه از لب‌های خشک خبری است و نه از آتش و دود.

معجز بر سرها، چادر به راحتی در بر، یکی عاشورا می‌خواند و دیگری ناحیه مقدسه، اشک‌ها روان و عزاداری بپا، فرزندان را لباس سقا بر تن کرده‌اند، چرا که علی کوچک حسین بدون آب با لبانی معصوم پرواز کرد؛ اما صحرا در آن روز چه حالی داشت.

ابوالفضل علیه السلام به فرات رفت و مشک آب را پر کرد و در بازگشت به خیمه‌ها با سپاه دشمن که فرات را در محاصره داشتند درگیر شد و دست‌هایش همسان بال‌های پرنده‌ای زیبا جدا شد، این صحنه برای برادر چه دشوار بود، البته پیش از آن نیز چندین نوبت، عباس هم‌رکاب با سید الشهداء به میدان رفته و با سپاه یزید جنگیده بود.

عباس، مظهر ایثار و وفاداری و گذشت است، وقتی وارد فرات شد، با آنکه تشنه بود، اما بخاطر تشنگی برادرش حسین علیه السلام آب نیاشامید.

یا علمدار کربلا، در کنارم زیر این خیمه عزای حسین سوگواران فراوانی بودند، دخترکی چادر مادر را به هنگام گریه کنار زده و می‌خواست مادرش اشک نریزد، مادر هم او را با نوازش در بر می‌گرفت و می‌گفت کاش می‌دانستی چه مصیبتی بر حسین و اهلش گذشت، پسری با لباس مشکی بر سینه می‌زد انگار از بدو تولد که ندای اذان در گوشمان آوازه کرد، اذان ظهر عاشورا هم طنینش در آن آمیخت، به آرامی در سینه می‌زد نام حسین زهر و علمدار کربلا را چه زیبا با زبان کودکی بلند فریاد می‌زد.

در دستان دختری به ظاهر دانشجو که فکر نمی‌کنم 23 سال بیشتر داشت زیارت عاشورا بود آهسته اشک می‌ریخت و پسر مرجانه را لعن می‌داد، گاهی هم توجش را به مداح داد و آرام می‌شد.

مادری برای نماز ظهر تاسوعا و اقامه فریضه آماده می‌شد، با دستمالی به نشان عزا سیاه، اشکانش را پاک می‌کرد می‌خواست دیگران تا برای بیمارش از عباس حسین علیه السلام طلب شفا کنند، نامش مریم بود گویی اهالی همه او را می‌شناختند و بیمارش را، چه ملتسمانه تقاضای دعا داشت، با دیدن این ناگزیری اشکانم سرازیر شد، دلم لرزید چه برادری هستی برای حسین علیه السلام.

یاد سفر کربلا افتادم، در سفر بیماری همراه کاروان در حسرت دیدار کربلا و حرم عباس می‌سوخت دائم می‌گفت دعایم کنید کربلا را ببینم، دعا کنید نادیده از دنیا نروم، چه شب‌ها که راز و نیاز کرده و التماس دیدار بین‌الحرمین را داشتم، باور نمی‌کنم راهی سرزمین نور هستم.

نامش محمد بود، 12 سال بیشتر نداشت تمامی پزشکان قطع امید کرده بودند، در برابر بیماری مقاوم بود، گفتم آرزویت چیست؟ می‌گفت نوشیدن آب القمه، اما امید ندارم، مادرم همیشه می‌گفت باید نزد طبیب طبیبان عالم رفت؛ گویند ابوالفضل باب الحوائج است از دستان آسمانی‌اش کارها بر می‌آید که حتی مسلمان و غیر مسلمان را مجذوب این خاندان و درگاه کرده هر کس را که میبینی به نوعی طلبی می‌کند او هم با سخاوت مهمانان را پذیراست، امیدم رسیدن به کربلا و شفاست.

چه سفری بود اللهم الرزقنا؛ به سوی کربلا چرخیدم دست بر سینه اینگونه سلام دادم؛ السلامُ علیک یا اباالفضل العباس؛ چه علمداری، چه سقایی.

آرام بر سینه می‌زدم هنوز در هیات بومد به خود آمده و دیدم صورتم غرق اشک بر آل حسین علیه السلام است، به اطرافم نگاه می‌کردم چه تاسوعایی همه غرق ماتمند، با خود عهد کرده بومد امروز آب ننوشم، دیدن کودکان و نوزادان جگر کباب می‌کرد، هر عزاداری آرزوی دیدن حرمت را دارد حسین، کربلا بدون عباس چه نامفهوم است هر سوگواری در راه رسیدن به حرم علمدار چه حاجت‌ها که نمی‌طلبید؛ السلام علی‌الحسین علیه السلام و علی‌علی ابن‌الحسین علیه السلام و علی‌اولاد‌الحسین علیه السلام و علی‌الاصحاب‌الحسین علیه السلام و علی‌عزاداران‌الحسین.

آسمان هم گویی به عزا نشسته؛ یاد دردانه سه ساله حسین علیه السلام، یاد عمه سادات و یاد اسارت‌ها دل هر فردی را مخدر می‌کند. چه جالب گفتم بر منبر در ظهر تاسوعا آن واعظ که، عباس هم‌رکاب با سید الشهداء به میدان رفته و با سپاه یزید جنگیده بود. عباس، مظهر ایثار و وفاداری و گذشت بود؛ وقتی وارد فرات شد، با آنکه تشنه بود، اما بخاطر تشنگی برادرش حسین علیه السلام آب نخورد.

مقام والای عباس بن علی علیه السلام بسیار است، تعابیر بلندی که در زیارت نامه اوست، گویای آن است. این زیارت که از قول حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده، از جمله چنین دارد: "السلام علیک ایها العبد الصالح المطیع لله و لرسوله و لا میرالمومنین و الحسن و الحسین..... اشهد الله انک مضیت علی ما مضی به البدریون و المجاهدون فی سبیل الله المناصحن فی جهاد اعدائه المبالغون فی نصره اولیائه الذابون عن احبائه....."، که تأیید و تأکیدی بر مقام عبودیت و صلاح و طاعت او و نیز تداوم خط مجاهدان بدر و مبارزان با دشمن و یاوران اولیاء خدا و مدافعان از دوستان خداست.

اما براستی علمدار حسین علیه السلام چه چهره ماه گونه‌ای داشت؛ امام سجاد علیه السلام نیز سیمای درخشان عباس بن علی علیه السلام را این گونه ترسیم فرموده است: #171؛ که در آن نیز مقام ایثار، گذشت، فداکاری، جانبازی، قطع شدن دستانش و یافتن بال پرواز در بهشت، هم‌بال با جعفر طیار و فرشتگان مطرح است و اینکه، عمومیم عباس، نزد خدای متعال، مقامی دارد که در روز قیامت، همه شهیدان به آن غبطه می‌خورند و رشک می‌برند.»

خدایا تو می‌دانی که ابوالفضل علیه السلام چه صحنه‌ها که ندید، از پاره شدن گوشواره، آتش زدن خیمه و بردن معجز از سر؛ و حسین در آن هنگام و پس از عباس علیه السلام چه کشید، اشک‌هایم همچنان امانم از دست می‌برد چه بنگارم آخر..

دخترکي کوچک در جوارم نشسته بود هر از گاهي اشک مي ريخت و بر سينه مي زد مي گفتم هر چه خواهي بايد از اين درگاه اين خاندان بخواهي، به درستي که شايسته کرمند.

ايرانمان هر سويش خيمه عزايي برياست، شرق و غرب ندارد شمال و جنوب شهر نمي شناسد، همه سپاه پوش عزيز فاطمه هستند، پير و جوان بر سينه مي زنند، چرا که نخواهند گذاشت علم علمدار بر زمين بماند.

در محله اي در مرکزيت شهر تهران، هيات هايي برياست، کودکي سقا شده، ديگري پذيراي سوگواران است و هر فردي به نوبه خود خدمتي مي کند، اما حاشا به کرم اهل اين خاندان براي برآورده نشدن حوائج.